

مدرسه‌ای که در کوچه‌های چرخ

مؤسسه مردم‌نهاد «کیانا» با مینی‌بوس‌های رنگارنگ خود در حاشیه‌های کرج، کودکی را از زیر غبار کار بیرون می‌کشد و به او طعم یادگیری می‌چشانند



عکس‌های خبرگزاری ایسنا از مدرسه کیان

در حاشیه‌های کرج، جایی میان کوچه‌های خاکی و پرسر و صدا، مینی‌بوسی آبی و شاد می‌ایستد. کودکان با دست‌های سیاه‌شده از کار و چهره‌های پر از خستگی اما مشتاق، از میان دود و سروصدا بیرون می‌آیند. نگاه‌هایشان به در باز وسیله‌ای دوخته شده که برایشان دری به دنیایی دیگر است. این مینی‌بوس، نه فقط یک وسیله نقلیه، بلکه کلاس درسی است که امید را با هر توقفش به حاشیه‌های شهر می‌آورد.

این مینی‌بوس، بخشی از پروژه «مدرسه سیار» مؤسسه مردم‌نهاد کیانا است؛ نهادی که از دو دهه پیش برای حذف کار کودک تلاش می‌کند و مسیرش را از شعار نمی‌جوید، بلکه با عمل و آگاهی پیش می‌رود. فلسفه کار در کیانا ساده و در عین حال عمیق است: سازماندهی اجتماعی، جذب و آموزش داوطلبان، و مطالبه‌گری جمعی برای ایجاد تغییرات پایدار. نگاه کیانا این است که هیچ کودکی —حتی آن که در دورافتاده‌ترین مناطق محروم به دنیا آمده— نباید از حق یادگیری محروم بماند.

در حیدرآباد، ملک‌آباد و آق تپه، سه مینی‌بوس هر روز مسیرهای از پیش تعیین‌شده را طی می‌کنند. آن‌ها تنها وسیله نقلیه نیستند؛ هر توقف‌شان یعنی تولد یک کلاس کوچک اما پرشور. درون مینی‌بوس، نیمکت‌های رنگارنگ دورتادور چیده شده‌اند و کودکان با لباس‌های ساده و دخترهای کوچک، بر صندلی‌ها می‌نشینند. مددکاران با صبوری و دقت، حروف الفبا و اعداد را به دهان کوچکشان می‌چسبانند و گاه صفحه‌نمایشی روشن می‌شود و انیمیشن یا فیلم کوتاهی پخش می‌شود تا دنیای تازه‌ای برایشان بسازد.

ترس و شادی در نخستین دیدار

مریم، دخترچه‌ای از ملک‌آباد، از نخستین روز حضورش در این کلاس می‌گوید: «فکر می‌کردم می‌خواهند مرا ببرند!» اما پس از ورود با دوستانش، همه چیز تغییر می‌کند: «حس خوبی داشتم و عاشق کلاس شدم.» اکنون با لباس ساده مدرسه، از یادگیری حرف می‌زند. وقتی از او می‌پرسیم زیباترین چیزی که آموخته چیست، پاسخ می‌دهد: «درس جواب دادن.» جمله‌ای ساده اما در جهان کوچک او، معنایی عمیق دارد: اعتماد، حق شنیده شدن، و یادگیری برای آینده.

حس خوب یادگیری

در ایستگاه آق تپه، محسن ۹ ساله دفتر کوچکش را محکم در دست گرفته است. از او می‌پرسیم نخستین روز مدرسه‌اش چه حسی داشت؟ لیخند می‌زند: «خیلی خوب بود. درس یاد می‌گرفتم.» وقتی از او می‌پرسیم آرزویش برای این مینی‌بوس چیست؟ سرش را پایین می‌اندازد: «فکری ندارم.» پاسخی ساده، اما با ریشه در زندگی پرمسئولیت او. او با همان آرایش ادامه می‌دهد: «قشنگ‌ترین چیز، درس جواب دادن بود.» برای او، این مهارت کوچک، قدمی به دنیایی بزرگ‌تر است.

دوستی‌هایی که جا می‌مانند

ابراهیم، در ایستگاه ضایعاتی کمال‌شهر، منتظر مینی‌بوس است. از نخستین روز حضورش می‌گوید: «حس خوبی بود، بازی می‌کردیم.» اما وقتی از او درباره دوستانش می‌پرسیم، لحظه‌ای سکوت می‌کند: «جای دوستم خالی است...» او رفته سمنان. در این جمله کوتاه، اندوهی پنهان است؛ جدایی، بی‌ثباتی، و زندگی دشوار کودکان کار که هر روز ممکن است در کوچه‌ای دیگر ادامه یابد. برای او، مدرسه سیار تنها محل یادگیری نیست، بلکه پناهی موقت است در دنیایی که پایداری در آن کمیاب است.

آرزوی بزرگ‌تر شدن مدرسه

زینب، دختری ۱۲ ساله، دفترش را ورق می‌زند و از حسش در کلاس می‌گوید: «حس خوبی داشتم، چون جای دیگری نمی‌توانستیم برویم.» برای او و همکلاسی‌هایش، این مینی‌بوس پناهی امن است. از میان همه درس‌ها، بیش از هر چیز یاد گرفته «احترام به بزرگ‌ترها» را رعایت کند و آرزویش روشن و بزرگ است: «آرزو می‌کنم مدرسه سیار بزرگ‌تر شود تا بچه‌های بیشتری بیایند.» این جمله ساده، عمق عدالت‌آموزشی و میل به گسترش دانش برای همه کودکان را نشان می‌دهد.

زخم‌هایی که در سکوت می‌سوزند

الهه احمدی، مددکار مؤسسه کیانا، با آرامشی تأمل‌برانگیز از دردهای پنهان پشت نگاه‌های به ظاهر شاد کودکان کار سخن می‌گوید. او توضیح می‌دهد که



شایع‌ترین زخم‌های روانی در این کودکان، اضطراب مزمن، احساس بی‌ارزشی، ناامنی و خشم فروخورده است؛ زخم‌هایی که اغلب ریشه در خشونت‌های خانوادگی یا خیابانی دارند و برای آنان تجربه‌ای روزمره و آشناست. احمدی می‌گوید این زخم‌ها حتی در فضای کوچک و امن کلاس درس نیز خود را نشان می‌دهند: برخی کودکان در خود فرومی‌روند، گوشه‌گیر و بی‌اعتماد می‌شوند و برخی دیگر همین درد را با پرخاشگری، بی‌نظمی یا تمسخر همکلاسی‌هایشان بروز می‌دهند.

او به نشانه‌های ظریف‌تر هم اشاره می‌کند: «افت تمرکز، ترس از اشتباه کردن و حتی احساس گناه نسبت به بازی و یادگیری؛ احساس گناهی که از بار مسئولیت‌های سنگین بر دوش کودکان نشأت می‌گیرد و آنان را از لذت کودک بودن محروم می‌کند.»

احمدی خاطره‌ای از یکی از سخت‌ترین پرونده‌های خود تعریف می‌کند: «پسری دوازده ساله که هر روز سر چهارراه دستمال می‌فروخت، خجالتی و بی‌اعتماد بود و با تحمل تحقیرها و کتک‌های خیابانی، سکوت اختیار کرده بود تا خانواده‌اش از این وضعیت مطلع نشود.» نخستین گام، برگزاری جلسات حمایت عاطفی و گفت‌وگو با روانشناس برای کاهش اضطراب او بود. سپس، پیگیری از طریق اورژانس اجتماعی انجام شد اما پاسخی دریافت نشد. در نهایت، مستقیم با خانواده ارتباط گرفتند، جلسات آموزش فرزندپروری برگزار شد تا والدین نقش فعال‌تری ایفا کنند و فشار اقتصادی از دوش کودک برداشته شود. مادر شغل خانگی گرفت و پسر به کلاس‌های سوادآموزی آمد و اعتمادبه‌نفس تقویت شد. متأسفانه، به دلیل نداشتن مدارک لازم، در نهایت خانواده مجبور به مهاجرت شد.

احمدی در پاسخ به پرسشی درباره مواجهه با موارد کار اجباری یا سوءاستفاده، با لحنی آرام اما جدی می‌گوید: «بله، با مواردی از استثمار اقتصادی، کار اجباری و حتی سوءرفتار بدنی مواجه بوده‌ایم.» او مراحل برخورد با این موارد را با دقت شرح می‌دهد: گزارش به مددکاری، بررسی شرایط خانواده و محل کار، تهیه گزارش مستند و طراحی مداخلات توانمندساز شامل خدمات روانشناسی، آموزش حقوق کودک و فرزندپروری، و آموزش مهارت‌های زندگی به کودک.

کیانا و مأموریت عدالت‌خواهانه

حقوق کودک تبدیل می‌کند. داوطلبان آموزش دیده، با شناخت دقیق معضلات اجتماعی و کار گروهی، در مسیر تغییر و حمایت از کودکان، گامی جمعی و مؤثر برمی‌دارند. پایه‌های فعالیت‌های داوطلبانه کیانا در شعبه کرج، طالقانی جنوبی و روستای علی‌آباد گونه‌محمدشهر استوار است و این تلاش‌ها با راه‌اندازی سه مدرسه سیار، به کودکان محروم در مناطق مختلف گسترش یافته است. این مدارس سیار، نمادی از تعهد کیانا به دسترسی همگانی به آموزش و حمایت اجتماعی و انعکاسی از امید و عدالت برای کودکانی است که در سایه فقر و محدودیت‌ها زندگی می‌کنند.

نکته‌ای که احمدی بر آن تأکید دارد، ارائه حمایت روانی فوری به کودک است تا بداند مقصر نیست و در محیطی امن قرار دارد. او با صراحت می‌گوید که همکاری با نهادهای رسمی، بهزیستی و اورژانس اجتماعی، اغلب رضایت‌بخش نبوده و پیگیری‌ها مؤثر نبوده است. با این حال، تیم کیانا با صبر، دقت و مهربانی، تلاش می‌کند زخم‌های پنهان کودکان را التیام بخشد و امید را جایگزین ترس و ناامنی کند؛ کاری دشوار اما بی‌نهایت ضروری برای دنیای کودکانی که هنوز می‌توانند رویای کودکی واقعی را تجربه کنند.

مدرسه‌ای سیار با ۲۶۲ دانش‌آموز

مدرسه سیار کیانا، با سه مینی‌بوس رنگارنگ و پرنرزی، از فروردین تا مهر ۱۴۰۴ توانسته است خدمات آموزشی مستقیم به ۲۶۲ کودک ارائه دهد؛ ۱۶۸ پسر و ۹۴ دختر. این آمار، به دلیل ماهیت سیار بودن کودکان کار، همواره در نوسان است و ثبات چندانی ندارد.

ودیعہ واعظی‌نژاد، مدیر این مدرسه، توضیح می‌دهد که مینی‌بوس شماره یک از ساعت ۸ صبح تا ۵ بعدازظهر در مناطق مختلف کرج، از ضایعاتی ملک‌آباد تا صافکاری و نگهداری شهرک کامرانیه تردد می‌کند. مینی‌بوس شماره دو، از ۱۲ ظهر تا ۸ شب، به مکانیکی حسن‌آباد و دستفروشان محدوده آزادگان خدمات می‌رساند و مینی‌بوس سوم، مناطق نظرآباد، قاسم‌آباد و سهرابیه را پوشش می‌دهد.

واعظی‌نژاد با اشاره به الگوی متفاوت اشتغال کودکان توضیح می‌دهد که پسران معمولاً در مشاغل چون مکانیکی و ضایعاتی مشغول هستند، در حالی که دختران به دلیل مسائل فرهنگی غالباً در مشاغل خانگی پنهان مانند نگهداری از خواهر و برادر کوچک‌تر، دوخت و دوز و قالی‌بافی فعالیت دارند. این پنهان بودن، شناسایی و جلب اعتماد خانواده‌ها را به فرآیند زمان‌بر و پیچیده تبدیل کرده است.

او درباره انتخاب ایستگاه‌های جدید می‌گوید که اولویت با مناطقی است که کودکان در مشاغل سخت‌تر و آسیب‌زننده‌تر کار می‌کنند؛ بنابراین امنیت با تعداد کودکان در اولویت نیست، بلکه نوع کار و میزان آسیب‌پذیری آن‌ها ملاک اصلی است.

این مدرسه سیار به جای آموزش دروس پایه، بر سوادآموزی، مهارت‌های زندگی، حقوق کودک و فرزندپروری متمرکز است. برنامه‌ها با نیازسنجی میدانی طراحی شده‌اند و از روش‌های خلاقانه‌ای مانند کتابخوانی، پخش انیمیشن و فیلم، بازی‌های مشارکتی و گفت‌وگو بهره می‌برند. برای کودکانی که حضور پایدارتری دارند، فعالیت‌های ورزشی مانند فوتبال نیز در نظر گرفته شده است.

یکی از بزرگ‌ترین موانع توسعه، تأمین نیروی انسانی است. با وجود ۵۴ ایستگاه فعال، این مرکز به ۵۴ تسهیل‌گر داوطلب نیاز دارد؛ تأمین این تعداد همواره چالشی بزرگ بوده است.

واعظی‌نژاد خاطره‌ای از مواجهه با بی‌اعتمادی محلی تعریف می‌کند: «در برخی مناطق، مردم با دیدن مینی‌بوس آموزشی دچار ترس و بدگمانی می‌شدند و تصور می‌کردند ممکن است به کودکان آسیب برسد. این چالش در روزهای جنگ ۱۲ روزه به اوج رسید و تیم مجبور شد با نمایش مجوزها و بروشورهای توضیحی، اعتماد جامعه محلی را جلب کند.»

او می‌گوید برای مقابله با این بی‌اعتمادی، تیم از روش‌های مختلفی استفاده می‌کند: «نمایش بروشور، معرفی رزومه کاری و بهره‌گیری از واسطه‌های محلی. اگرچه فرآیند اقناع ممکن است چندین جلسه طول بکشد، اما در نهایت توانسته‌اند اعتماد جامعه را جلب کرده و ثابت کنند هدفشان صرفاً کمک به کودکان و ارائه خدمات آموزشی است.»

این مدرسه سیار، نه تنها فضایی برای یادگیری است، بلکه فرصتی برای بازگرداندن کودکی و امید به کودکانی فراهم می‌کند که درگیر کارهای سخت و شرایط دشوار زندگی هستند. حضور مینی‌بوس‌های کیانا، با رنگ‌ها و انرژی مثبت‌شان، برای این کودکان به معنای پنجره‌ای به دنیایی جدیدی است؛ دنیایی که در آن آموزش و مهارت‌های زندگی می‌توانند ترس را به اعتماد و ناامیدی را به امید تبدیل کنند.

تلاش‌های این مدرسه نشان می‌دهد حتی در محیط‌های پرچالش و شرایط اجتماعی دشوار، با خلاقیت، صبر و پشتکار می‌توان کودکانی که از ابتدایی‌ترین حقشان محروم مانده‌اند، به مسیر یادگیری و رشد هدایت کرد و آینده‌ای روشن‌تر برایشان رقم زد.

توسعه

یادداشت
O P I N I O N



فاطمه تیموری

مدیر سابق بخش مددکاری کیانا

مدرسه‌ای که آرامش می‌آورد

در مؤسسه کیانا، هر کودک حامل داستانی است؛ قصه‌هایی که گاه تلخ و گاه آمیخته به امیدند و هر کدامشان دریچهای به واقعیت‌های دشوار زندگی کودکان کار و محروم‌باز می‌کند. مسئولیت ما به عنوان مددکاران، در برابر این داستان‌ها سنگین و بی‌وقفه است. چندی پیش، مودی‌من را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد: کودکی هفت ساله افغانستانی که پدرش ناشنوا و ناتوان در تکلم بود و بارها مورد خشونت خانگی قرار گرفته بود. آثار این خشونت فقط در بدنش نمایان نبود بلکه رفتار او را نیز شکل می‌داد. بارها دیده بودم که کودک تلاش کرده خود را از پنجره به بیرون پرتاب کند. این کودک همراه خواهر چهارده ساله‌اش به مؤسسه می‌آمد و روزمرگی‌هایشان، تصویری از اضطراب و ترس در دل کودکی کوچک ایجاد کرده بود.

روزی متوجه کودکی زیر چشم خواهرش شدم و دریافتم که بار دیگر قربانی خشونت پدر شده است. طبق وظیفه قانونی، موضوع را به اورژانس اجتماعی گزارش کردم، اما خطوط تماس در دسترس نبود و پیگیری‌ها زمان‌بر شد. نهایتاً گزارش در سامانه ۱۲۳ ثبت شد و کارکنان اورژانس اجتماعی به مؤسسه آمدند؛ اما به دلیل نبود آثار ضرب و شتم در لحظه و غیاب والدین، اقدامی عملی صورت نگرفت و پرونده به تیم سیار ارجاع شد. تهدید پدر به رد مرز کردن، تنها کودکان را ترساند و هیچ تغییری ایجاد نکرد.

پس از مدتی، مادر خانواده قربانی خشونت شدیدتری شد و بار دیگر تماس کودکان با شماره اضطراری بی‌نتیجه ماند. ما مادر را به بیمارستان رساندیم و با هماهنگی همکاران، تصمیم گرفتیم خودمان وارد عمل شویم. پدر خانواده به صورت آنلاین نزد روانپزشک ویزیت شد و درمان دارویی آغاز گردید. تغییرات رفتاری او به مرور مشهود شد و کودکان توانستند دوباره در محیطی نسبی آرامش پیدا کنند؛ کودکانی که پیش‌تر قربانی کتک و تحقیر بودند، حالا می‌توانستند در آغوش پدر بنشینند و حس امنیت نسبی تجربه کنند.

مسئولیت ما در برابر کودکان در معرض آسیب، مستمر و جدی است. تجربه ما نشان داده حتی حضور یک مددکار آگاه و پیگیری مستمر می‌تواند مسیر زندگی یک کودک را تغییر دهد. ما از نهادهای رسمی مانند بهزیستی درخواست داریم که حساسیت و پیگیری حداکثری را سرلوحه کار خود قرار دهند و میان کودکان تبعیض‌قائل نشوند؛ فارغ از ملیت، نژاد یا وضعیت اقامت قانونی. اجرای کامل اصول پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک و قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، و توجه به اثر هر مداخله بر سرنوشت کودک، ضروری است. این تجربه یادآوری می‌کند که کوچک‌ترین اقدام و پیگیری جدی می‌تواند امید را به دل کودکان بازگرداند و ترس را از زندگی آنان زدوده و آنها را به سوی آینده‌ای روشن هدایت کند.

